

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار

نعمت‌الله ایران‌زاده* / شهناز عرش‌اکمل**

چکیده

گاستون باشلار، فیلسوف، معرفت‌شناس و ادیب فرانسوی، از جمله افرادی است که به مبحث تخیل و آنچه آن را شکل می‌دهد، می‌پردازد. از نظر او، عناصر چهارگانه در آفرینش تصاویر ادبی نقشی مهم دارند. این عناصر به‌طور ناخودآگاه به ذهن شاعران باز می‌تابند و هنگام خیال‌پردازی، آن‌ها نقش اساسی در خلق تصاویر ایفا می‌کنند. آتش از عناصری است که باشلار به‌طور ویژه آن را پدیدارشناسی می‌کند و معتقد است هر کلام شاعرانه‌ای، آتشی در سینه دارد و همه تصاویر ادبی، به عنصر آتش نیازمندند. او به دو وجه خیر و شر آتش و خاصیت تطهیرکنندگی و ویرانگری آن می‌پردازد. همچنین به وجود چهار عقده در پیوند با آتش معتقد است؛ چهار عقده که فرویدوار نام آن‌ها را از اسطوره‌ها و ادبا وام گرفته است. این پژوهش در نظر دارد با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر اندیشه‌های باشلار، به خوانش و تحلیل اشعار مهدی اخوان ثالث بپردازد و آتش و مفاهیم مرتبط با آن را در تصاویر و تعبیر شعری او بررسی کند.

کلیدواژه: باشلار، اخوان ثالث، تصویر، آتش، پارادوکس.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبایی

sh.arshakmal@gmail.com

** دانشجوی دکتری دانشگاه علامه طباطبایی (نویسنده مسئول)

تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۱/۱۵ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۰۳/۲۲

مقدمه

گاستون باشلار^۱ برای شناخت تخیل شاعران، اساس اندیشه خود را بر تحلیل تصاویر ادبی قرار داده است. او با توجه به عناصر چهارگانه آب، آتش، خاک و هوا (باد) به تحلیل تصاویر ادبی می‌پردازد. به عقیده او، همه تخیلات شاعرانه، به عناصر اربعه مرتبط‌اند و ممکن است هر یک از این عناصر در اندیشه یک شاعر، بنیان مستحکم‌تری داشته، تخیل شاعر بر آن استوار باشد. باشلار به نقش تخیل در دانش و ادب باور دارد و تحت تأثیر فروید، مفاهیم روان‌کاوی مربوط به ناخودآگاه را به سمت تخیل سوق داده است (ستاری، ۱۳۷۸: ۵-۶).

از نظر باشلار، تصاویر ادبی، نظام و دستگاه خاص خود را دارند و همه تخیلات به چهار عنصر وابسته‌اند (همان: ۱۶). در واقع، تصویر ادبی برای رشد، به بن‌مایه یکی از عناصر نیاز دارد (خطاط، ۱۳۸۲: ۴۰-۴۱).

یکی از عناصری که باشلار علاقه‌ای بسیار به تحلیل آن دارد، آتش است. پژوهش پیش رو با تکیه بر آرای باشلار، به بررسی عنصر آتش در اشعار اخوان ثالث می‌پردازد. به این ترتیب که پس از خوانش اشعار، کلیه نمونه‌های مربوط به آن استخراج و بررسی و در هر مبحثی چند شاهد مثال تحلیل شده است؛ با این پیش‌فرض که آتش و مفاهیم مربوط به آن، بسامد بالایی در اشعار اخوان دارند و شاعر در آفرینش تصاویر و تعابیر شعری خود، از این عنصر، بهره‌ وافر می‌برد.

پیشینه پژوهش

تحقیقات در باب آتش را می‌توان در دو کتاب گاستون باشلار، یعنی *روانکاوی آتش* (۱۳۷۸) و *شعله شمع* (۱۳۷۷) و نیز کتاب *رمزپردازی آتش* نوشته ژان پیر بایار (۱۳۷۶) پی گرفت. معدود مقالاتی نیز درباره آتش در آثار ادبی نگاشته شده است؛ از جمله مقاله «آتش در آثار منظوم مولانا» به قلم میرجلال‌الدین کزازی و

1. Gaston Bachelard.

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار ۱۳۵۳
دیگران (۱۳۹۰) که به کارکرد آتش در اشعار مولانا و تقسیم‌بندی آن (آتش خشم، عشق، شهوت و...) می‌پردازد. همچنین مقاله «تحلیل شعر ققنوس نیما یوشیج با نگرشی به اندیشه‌های گاستون باشلار» از محمدحسین جواری و دیگران (۱۳۹۱) که آتش نهفته در تصویر ققنوس نیما را بررسی می‌کند. در پژوهش پیش رو، شیوه کار، متفاوت است؛ بدین صورت که پس از شرح نظریات باشلار درباره آتش و عقده‌ها و وجوه مختلف آن، تصاویر مربوط به آتش با نمودهای مفهومی مختلف، در شعر اخوان بررسی و پدیدارشناسی شده است.

هدف این تحقیق، خوانش اشعار اخوان ثالث و پدیدارشناسی تصاویر آتش در شعر او با تکیه بر نظریات گاستون باشلار است؛ تصاویر و تعبیری که عنصر آتش در برون‌داد و خلق آن‌ها نقش اساسی دارد. ابتدا به مفاهیم نظری موردنظر پرداخته، سپس شواهد شعری شاعر ارائه و تحلیل می‌شود.

۱. گاستون باشلار و آرای او در باب آتش

برخی تحقیقات باشلار به کشف جوهر و منشأ تخیلات انسان یا قالب‌هایی ارتباط می‌یابد که به تخیلات او شکل می‌دهد. به عقیده باشلار، عناصر معدودی به تخیلات فرد پر و بال می‌دهند. او طبق این عقیده، به جست‌وجوی مضامین اصلی ادبیات و بازنمود پیوند مستحکم آن‌ها با ناخودآگاهی جمعی همّت می‌گمارد. از نظر او، آثار اصیل و بدیع ادبی صرفاً از تخیلی آفریده می‌شوند که تار و پودش از یک یا چند عقده روانی مربوط به عناصر اربعه فراهم شده است (ستاری، ۱۳۷۸: ۵).

در باورهای کهن، عناصر چهارگانه (آب، آتش، خاک و باد) اساس ایجاد عالم است؛ یعنی همه موجودات دنیا از ترکیب این چهار عنصر پدید آمده‌اند که ارتباط مستقیم با چهار خلط (طبایع) دارند. ابن‌سینا معتقد است بدن انسان از ترکیب عناصر اربعه به وجود آمده است، اما با اخلاط اداره می‌شود (ابن‌سینا، ۱۹۹۳: ۱/۴۸۸). چهار عنصر در ضمیر ناخودآگاه بشر، پژواکی عمیق و کهن دارند و باشلار به تحلیل

تخیلات نویسندگان و شاعران درباره آن‌ها می‌پردازد. درواقع، او از روان‌کاوی بهره می‌جوید و رنگ‌وروی تازه‌ای به روش جزمی فروید می‌دهد (ستاری، ۱۳۷۸: ۵-۶).
باشلار به دنبال پدیدارشناسی تخیل است؛ یعنی مطالعه تصویر شعری به هنگام تجلی در عرصه آگاهی به مثابه فراورده روح و وجود آدمی که در عرصه فعلیتش درک می‌شود (مرتضویان، ۱۳۷۷: ۱۳۰-۱۳۱). تخیل از نگاه باشلار، قوه آفرینش تصویری است که از واقعیت فراتر می‌روند و برتر از آن‌اند (ستاری، ۱۳۷۸: ۱۸). این سخن، یادآور نظر کالریج درباره دو وجه فرایند تخیل است: تخیل اولیه که به جهان معمول نظر می‌کند و تخیل ثانویه که در جهان اطراف خود دخل و تصرف می‌کند (هاوکس، ۱۳۸۰: ۷۳-۷۴). درواقع، کالریج معتقد است شاعر به واسطه قوه مخیله خود، حجاب عادت را از برابر دیدگان ما می‌زداید و واقعیت را به گونه‌ای تازه بر خوانندگان عرضه می‌دارد. در تخیل دوم، ایماژهای جدیدی خلق می‌شود که محصول فعالیت خلاق انسان است (مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۴ و ۱۴۴).

باشلار از میان عناصر چهارگانه، توجهی خاص به آتش دارد. به عقیده باشلار، هر کلام شوریده‌ای، آتشی نهانی و سوزان در خود دارد؛ یعنی همه عناصر در تصاویر ادبی، به آتش نیازمندند (خطاط، ۱۳۸۲: ۱۵۱).

در ایران باستان، آتش از احترامی بسیار برخوردار بود و اعتقاد بر آن داشتند که آتش نیز چون آب، موجد زندگانی و هستی هر چیزی به آن بسته است (شیری، ۱۳۸۷: ۱۰۷). آذر، نام نگهبان آتش است که در پهلوی به صورت *Atur* و در اوستا و فارسی باستان به صورت *Atar* آمده است. ایزد آذر در اوستا به دلیل اهمیت مقام، پسر اهورامزدا خوانده شده است (پورداوود، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۳۸).

از نظر باشلار، از بین پدیده‌ها، آتش تنها پدیده‌ای است که جامع اضداد و فراهم آورنده خیر و شر است. هم در بهشت هست و هم در دوزخ. از یک سو مایه لذت است و از سوی، باعث سختی و عقوبت (ستاری، ۱۳۷۸: ۲۵). این خاصیت دوگانه آتش، بی‌شک موجد تصاویر و توصیفات دوگانه و مبتنی بر تضاد است. میرچا

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار^۱ ۳۵۵
 الیاده نیز شخصیت چندوجهی آتش را هم دارای منشأ الهی و هم شیطانی می‌داند
 (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۶۶).

از نگاه باشلار، آتش اولین پدیده‌ای است که انسان ماقبل تاریخ درباره آن اندیشه
 کرده؛ چون این تمایل به معرفت آتش، همراه با میل به عشق بوده است (ستاری،
 ۱۳۷۸: ۲۵). در این باره می‌توان به ارتباط مستقیم آتش و عشق اشاره کرد که در
 تصاویر بسیاری از شاعران فارسی‌زبان وجود دارد و از برجسته‌ترین و پربسامدترین
 تشبیه‌هاست:

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد
 (مولوی، ۱۳۹۳: ۹۵)

باشلار در نظریات خود، آتش را در وجوه متعددی می‌نمایاند؛ از جمله اجاق، نور،
 روشنی، هیزم، خورشید، شمع، شراب، رعد، تندر، برق، کوره و... او چهار نوع عقده
 را در پیوند با آتش مطرح می‌کند:

۱-۱. عقده پرومته^۱ یا رباینده آتش

کودک برای شناخت آتش، با سرپیچی از فرمان والدین خود، مانند پرومته (خدای
 آتش در اساطیر یونان که برخلاف فرمان زئوس، آتش را ربود و به انسان‌ها داد)
 کبریت را می‌رباید و حتی آتش می‌افروزد. این عقده پرومته است؛ یعنی آرزوی
 دانستن به اندازه پدر و مادر یا استاد و حتی بیش از آنان (ستاری، ۱۳۷۸: ۳۰). به عقیده
 باشلار، منع و تحذیر اجتماعی، اولین شناسایی کلی انسان درباره آتش است (باشلار،
 ۱۳۷۸: ۷۵).

۲-۱. عقده آمپدوکل^۲

خیال‌بافی درباره آتش، عقده‌ای ایجاد می‌کند که در آن عشق و ترس نسبت به
 آتش با هم ترکیب می‌شوند. عقده آمپدوکل (فیلسوف اهل سیسیل که برای اثبات

1.Promethee.

2.Empedokles.

جاودانگی، خود را در کوه آتشفشان ایتنا انداخت) از صفات دو گانه و متضاد منسوب به آتش ترکیب شده است (ستاری، ۱۳۷۸: ۳۰). آتش در این عقده، نماد نابودی است.

۱-۳. عقده نووالیس^۱؛ آتش جنسی شده

عقده نووالیس (شاعر آلمانی)، یعنی تمایل بسیار به آتشی که از طریق تماس به وجود آمده است و نیز نیاز به گرمای مشترک. افلوپین می گوید: «باید آتش از قبل در عالم وجود داشته باشد تا از مالش به وجود آید... زیرا ماده به خودی خود دارای چنین قدرتی نیست (پیر بایار، ۱۳۷۶: ۱۷۴-۱۷۵). در اشعار نووالیس علاوه بر آتش جنسی، آتش آرمانی (آتش کمال مطلوب یا وجود مثالی و معنوی) نیز هست؛ یعنی دو خصیصه آتش (روشنایی بخشی و زداینده ناپاکی‌ها) باعث شده که آتش یک ساحت معنوی به دست آورد (باشلار، ۱۳۷۸: ۸۲-۸۳). عقده نووالیس را می توان به تولد دوباره و ققنوس وار هم ارتباط داد. باشلار در این باره اشاره ای گذرا به ققنوس می کند (همان: ۱۲۳).

۱-۴. عقده هوفمن^۲؛ سمندر در شعله های شراب

آتش در نوشته های هوفمن (نویسنده آلمانی) اهمیتی بسیار دارد. به طور کلی، بخش عمده ادبیات خیال انگیز، به شراب می پردازد و شراب، شعله ای دارد که منع الهام شاعر است. شراب اشعار هوفمن به دلیل داشتن ویژگی نرینه، آتش شعله ور است و از نوع شراب، دارای خصیصه آب نیست که منجر به فراموشی و مرگ شود (ستاری، ۱۳۷۸: ۳۳).

باشلار با طرح این عقده ها، اساس نظراتش درباره آتش را بر آتش و پروای آتش (عقده پرومته)، آتش و خیال بافی (عقده آمپدوکل)، آتش جنسی شده (عقده نووالیس) و آب آتشگون (عقده هوفمن) قرار می دهد. به طور کلی، او عقده های مربوط به آتش را به واسطه صفات متضاد آن، دو گانه می داند: هم برانگیزاننده بیماری های روانی و هم خلق کننده شعر (همان: ۲۶).

1. Novalis.
2. Hoffmann.

۵-۱. آتش خیر و شر از نگاه باشلار

وجه خیر و شر آتش، از عمده‌ترین مفاهیم نظریات باشلار است؛ اینکه آتش یک وجه اهریمنی دارد و یک وجه نیک. به عقیده او خواص آتش لبریز است از تضادها و تعارضات بسیار. در واقع، دیالکتیک پاکی و ناپاکی، دو ویژگی اصلی آتش به شمار می‌آید (باشلار، ۱۳۷۸: ۲۳۳-۲۳۴). در فرهنگ نمادها نیز از وجه منفی آتش، سخن رفته است (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۶۸-۶۹).

آتش در آیین زرتشت نیز مقدس، مظهر ربانیت و یادآور فروغ ایزدی است که به پنج گونه آفریده شده است: آتشی که در تن مردمان و جانوران است، آتشی که در گیاهان است، آتشی که در ابر است، آتش برکت بخشنده و آتش بهرام (آتش آتشکده‌ها) (فرنغ دادگی، ۱۳۸۵: ۹۵). نجم رازی (د ۶۵۴ق) نیز در *مرصادالعباد* تقسیم‌بندی جالبی از آتش به دست می‌دهد. او غضب، شیطنت، شوق، قهر، هدایت و... را از نمودهای آتش می‌داند (نجم رازی، ۱۳۵۲: ۳۷۶-۳۷۸).

در باره خاصیت تطهیرکنندگی آتش می‌توان به اسطوره سیاوش و گذر او از آتش اشاره کرد. برخی معتقدند از دلایل مهم آزمون آتش، طبیعت دوگانه ویرانگری و تطهیرکنندگی آن است؛ چون در این آزمون مینوی آتش گناهکاران را از بین می‌برد و پاکی نیکان را ثابت می‌کند (پورشهرام، ۱۳۹۲: ۴۱). آزمون «ور» (از واژه اوستایی ورنگه به معنی آزمایش)، یعنی رفتن به میان آتش و سالم بیرون آمدن برای اثبات حقانیت و بی‌گناهی (شمیسا، ۱۳۸۷: ۲۹). پیروان آیین دائو برای رهایی از قیدوبندهای بشری، وارد آتش می‌شوند، بی‌آنکه بسوزند. آنان آتش را باران یا رحمت الهی می‌دانند که در علم کیمیا یادآور آتشی است که نمی‌سوزاند (شوالیه و گربران، ۱۳۸۸: ۶۱).

۶-۱. الکل: آب آتشین

باشلار، شراب یا الکل را آب آتش خو می‌داند؛ آبی که به کلمات مایه می‌بخشد. (باشلار، ۱۳۷۸: ۱۹۹-۲۰۰). او در این باره به نظریات روان‌کاوی هم استناد می‌کند؛ مبنی بر اینکه آتش در خواب افراد در معرض هذیان‌ناشی از شراب نیز نقش بسیار

دارد. همچنین به پدید آمدن بخشی از ادبیات وهم‌انگیز توسط شاعران به واسطه تأثیر شراب بر آن‌ها اشاره می‌کند (همان: ۲۰۶).

۲. آتش و مفاهیم مربوط به آن در شعر اخوان ثالث

باتوجه به نظریات باشلار، این پژوهش به تصاویر مربوط به آتش و مفاهیم مربوط به آن در اشعار مهدی اخوان ثالث می‌پردازد. در مفهوم عام، تصویر بر کل زبان مجازی اطلاق می‌شود؛ یعنی قسمتی از کاربردهای خلاقه و هنری زبان که به واسطه تصرفات خیال در زبان عادی خلق می‌شود (فتوحی، ۱۳۹۳: ۴۱). برخی نیز خیال یا تصویر را محصول نوعی تجربه می‌دانند که اغلب با زمینه‌ای عاطفی همراه است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۱۷). جاحظ با بیان «انما الشعر صناعة من النسخ و جنس من التصوير»، نگرش خاص خود را به کارکرد تصویرآفرینی در هنر شعر ارائه می‌دهد (عبدالحسینی، ۱۳۹۲: ۷۸). گفتنی است تأثیر تصویر روی خواننده، بیش از تأثیر سایر قسمت‌های اثر ادبی است (براهنی، ۱۳۴۴: ۶۳ و ۶۹). از نظر باشلار نیز تصویر شعری، تجلی ناگهانی است که بر لایه سطحی روان ظهور می‌یابد؛ تصویری بدون تبعیت از فشارهای ذهنی و درونی شاعر و حاوی طنین هستی که باید آن را پدیدارشناسی کرد (باشلار، ۱۳۷۸: ۱۲۹ و ۱۳۰).

اخوان در اشعار خود به وفور از آتش و مفاهیم مربوط به آن بهره می‌گیرد. آتش در شعر او به صورت‌های گوناگون جلوه می‌کند. نور، روشنی، شعله، شرر، خورشید، اجاق، چراغ، دود، رعد، تندر، قندیل، گرمی، صبح، شمع و... از مفاهیمی هستند که در ساخت تصاویر آتشین او نقش دارند. باتوجه به گفته‌های باشلار، در شعر اخوان هر دو وجه خیر و شر آتش نمود دارد؛ هم وجه مثبت و تطهیرکنندگی آن و هم وجه منفی و ویرانگری‌اش. ابتدا بدین دو وجه آتش پرداخته می‌شود و سپس نمونه‌هایی از مفاهیم مربوط به آتش که بسامد بالایی در اشعار اخوان دارند، بررسی خواهند شد.

۲-۱. وجه مثبت و خیر آتش

در اشعار اخوان، وجه نیک آتش در مقایسه با وجه منفی آن نمود بسیار بیشتری دارد؛ برای مثال، ترکیباتی مانند شعله پاک، آتش عشق، آتش آواز، جنگل شعله سبز، گل آتشی، سماع شعله، چشمه‌های شعله‌ور و... که عمدتاً در مجموعه دوزخ اما سرد مشاهده می‌شوند.

تصاویری مانند «دود رقصانی که شعله را در سماع همراهی می‌کند» یا «شعله‌های شاد لبخندی که در نگاه یار می‌درخشد»، از نمونه‌های وجه نیک در شعر اخوان‌اند. در زیر، نمونه تصاویری بررسی می‌شوند که وجه خیر آتش را به نمایش می‌گذارند:

مشرق چپق طلائی خود را / برداشت به لب گذاشت روشن کرد (دوزخ اما سرد: ۳۷).

شاعر با زنجیره‌ای از واژگان تداعی گر گرمی، آتش و نور (مشرق، چپق، طلائی و روشن) و با بهره‌گیری از صنعت استعاره، تصویری آفریده که نورانی و گرم است و جنبه نیک آتش را به نمایش می‌گذارد. در واقع، تصویر طلوع خورشید با استعاره‌های مشرق و چپق، نمادی است از سرزندگی که همانند تصاویر طلوع خورشید در اشعار نیچه، اراده و عزم را برمی‌انگیزد؛ کنشی که نشانگر بازگشت همیشگی نیروست (خطاط، ۱۳۸۲: ۵۴). یعنی در اینجا تصویر طلوع، مفهوم زندگی و آغاز دوباره را القا می‌کند و چپق، نماد گرمی و نور است که با دیگر اجزای تصویر، ارتباط مستقیم دارد. درخشان چشمه پیش چشم من خوشید/ فروزان آتشم را باد خاموشید (آن‌گاه پس از تندر: ۱۴۳).

باد، آتش فروزان شهزاده شهر سنگستان (استعاره‌ای از آمل و آرمان‌های شاعر) را خاموش می‌کند. تقابل عنصر باد و آتش، نشانگر بهره‌گیری شاعر از صنعت تضاد برای آفرینش تصویر است. این همان تصویری است که از آن به کاربرد مجازی زبان تعبیر می‌کنند؛ کاربردی که از صناعات بلاغی برای آفرینش تصویر استفاده می‌کند (فتوحی، ۱۳۹۳: ۴۴-۴۵). این تقابل را در چشمه و خاک (که حاصل از خشکیدن چشمه است) نیز می‌توان دید؛ یعنی چهار آخشیح در این دو سطر گرد آمده و در

تقابل با یکدیگر قرار گرفته‌اند. به‌طورکلی، تصویر ایجادشده، تصویری حاصل از عناصر متضاد در کنار هم است.

آبی از خاک برون آمده خورشیدنهاد/ مثل مزدشت ستایشگر آزادی و داد/ از صدای سخن عشق/ همچنان آتش خوشاب/ غزل می‌خواند/ گردبادی شده بر بام زمان/ و زمین را چون خنگی رهوار/ با همه دریاها و راهروان دریا/ زیر ران خوش می‌راند

شاعر، تمامی عناصر چهارگانه را به خدمت تخیل خود درمی‌آورد. آوردن صفت خوش آب و رنگ برای آتش نیز پارادوکس دیگری است که به آفرینش تصویر مدد می‌رساند. این پارادوکس را در «آب خورشیدنهاد» نیز شاهدیم که نشانگر میل به بروود در آتش است. می‌توان گفت بهره‌گیری از عنصر آتش و مفاهیم وابسته به آن، تداعی گر رنگ سرخی است که با وجود اینکه نامی از آن در شعر نمی‌آید، اما انعکاس و بازتابش بر تصاویر شعری مزبور مشهود است. در صور خیال، رنگ به‌واسطه مجازهای زبان شعر و اهمیتش در خلق تشبیهات و استعاره‌های متحرک و حسی، از موثرترین عوامل آفرینش است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۳: ۲۷۱).

آتش نیک در اشعار اخوان، گرمایی مطلوب دارد و به‌نوعی استعاره‌ای است از امید و روشنی. گاه آتش اجاق است، گاه به هیئت خورشید درمی‌آید، گاهی کارکرد مجازی می‌یابد و... برخلاف نیچه که به گفته باشلار، تصاویر آتش او مبین نیرو و حرکت است، تا گرمی و حرارت (خطاط، ۱۳۸۲: ۴۷)، تصاویری که اخوان به کمک عنصر آتش (در وجه نیک) می‌سازد، هر دو بعد نیرو و حرکت و گرمی آتش را دربردارد.

۲-۲. وجه منفی و ویرانگر آتش

همان‌طور که اشاره شد، وجه نیک آتش در اشعار اخوان، بسیار پررنگ است؛ اما سویه‌های منفی از این عنصر نیز در اشعار او مشاهده می‌شود؛ آتش ویرانگری که همواره با مرگ و نابودی همراه است. این تصویر منفی از آتش، به عقده آمپدوکل

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار^{۱۳۶۱} ارتباط می‌یابد؛ عقده‌ای که در آن آتش، نماد نابودی است. در ترکیباتی مانند بوی گند شعله‌های کرکننده، شعله‌های شداد، شعله زهر، شعله‌ور خون‌بوته مرجانی خورشید، غرش توفان آتش و... می‌توان این سویه اهریمنی و شر آتش را دید.

شاعر از واژه دوزخ در ساخت تصاویر آتشین بهره بسیار می‌برد. حتی نام یکی از مجموعه‌های او دوزخ *اما* سرد است که تصویری پارادوکسیکال به دست می‌دهد و این خود نمونه روشنی است برای نظر باشلار درباره کاربرد آتش با عنصر متضادش آب. نکته جالب اینکه دوزخ در صورت اسطوره‌ای‌اش، عناصر گرما و سرما را در خود دارد. در ارداویراف‌نامه نیز ارداویراف در دوزخ، گرمای آتش سوزان و سرمای ریزش برف را تجربه می‌کند (هینلز، ۱۳۸۵: ۱۹۶).

مثل آن بود که در دوزخی از آتش خون / یا که دریاچه‌ای از سرخ‌ترین / خون آتش، نه در آن دود بسی / غوطه‌شان داده کسی (دوزخ اما سرد: ۵۱).

این سطور از شعر «شب که شد»، به وصف شب می‌پردازد. هر آنچه در پری‌خانه شب وجود دارد، گویی در دوزخی از خون غوطه‌ور است. «دوزخی از آتش خون» دارای تناقضی است نشانگر میل آتش به برودت و سردی. این نمونه، از نوع تصاویری است که باشلار وظیفه بررسی آن‌ها را برعهده پدیدارشناسی می‌نهد؛ تصاویری که تاکنون تجربه نشده‌اند و ذهن شاعر آن‌ها را آفریده است (مرتضویان، ۱۳۷۷: ۱۴۱). دوزخ باد (همنشینی عنصر آتش در کنار باد)، دوزخی کانون، تخته دوزخی پرتاب، نعره داغ جهنم‌ها و... از ترکیبات دوزخی شاعرند.

«فریاد» نیز شعری است در نكوهش آتش که وجه اهریمنی و خشن آن را به تصویر می‌کشد:

خانه‌ام آتش گرفته است، آتشی جان‌سوز / هر طرف می‌سوزد این آتش... آتشی بی‌رحم / و آن دگر سو شعله برخیزد به گردش دود... / صبح از من مانده برجا مشت خاکستر (آن‌گاه پس از تندر: ۳۳-۳۵).

اخوان این شعر را در سال ۱۳۳۳ در زندان سروده است. با توجه به تاریخ سرایش و نیز متن شعر می‌توان به تحلیل اجتماعی سیاسی آن پرداخت. البته آن پیچش و کشفی

که شاعر در دیگر تصاویر انتزاعی آتشین اشعارش دارد، در این شعر درک نمی‌شود. برای مثال، ترکیبات ساده و تکراری مانند لهیب آتش پرود، آتش جان‌سوز، درون خسته سوزان و آتش بیدادگر، در بافتی فارغ از جنبه‌های بلاغی چشمگیر به کار رفته‌اند. در واقع کاربست تخیل در سرایش این شعر، در سطح مانده است. دو استعاره «آتش» و «خانه»، بی‌آنکه در کنش خود، واکنش عناصر و واژگان دیگر شعر را برانگیزند، تصاویری می‌آفرینند که در زندگی عادی تجربه می‌شوند و ساخته ذهن خلاق شاعر نیستند؛ درست برخلاف آنچه باشلار از لکور^۱ نقل می‌کند: «اثر یک پدیدآورنده آن‌قدر از زندگی متمایز و ممتاز می‌شود که زندگی نمی‌تواند آن را درست توضیح دهد» (باشلار، ۱۴۳: ۱۳۷۸).

تصاویری از آتش که در «خوان هشتم» می‌بینیم، هم وجه مثبت آن را دربردارد و هم منفی. گرمای قهوه‌خانه، سماور، کپه آتش و پیغام آتشینِ نَقال، در کنار تعبیر و تصاویر منفی، همنشینی دو وجه خیر و شر آتش را به نمایش می‌گذارند. این همنشینی را می‌توان به عقده پرمته ارتباط داد که آتش در آن، هم مایه خوشی است و هم بیم‌دهنده.

بوی گند شعله‌های کرکننده و کوری‌آور را که با آن‌ها/ داغ‌های خال- چون خال‌های داغ- می‌کویند بر پیشانی چین‌خورده آدم/ و همین امروز یا فرداست/ که آدمیت را فرو می‌بلعد و... (آن‌گاه پس از تندر: ۱۹).

شعله که در بسیاری از اشعار اخوان، نشانگر گرمی و روشنی است، در اینجا عفن، گوش‌خراش و کورکننده است و فروبلعنده و ویرانگر آدمیت. شاعر، نوعی حس‌آمیزی خلق کرده و از پنج حس بویایی، شنوایی، بینایی، لامسه و چشایی بهره گرفته و استعاره‌ای تازه از شعله آفریده است. خاصیت تطهیرکنندگی و گندزدایی آتش در اینجا صورت عکس می‌یابد و آتش در بیانی متناقض، بوی تعفن به خود می‌گیرد، صدایش کرکننده است و دیدارش کورکننده. در ادامه شعر می‌خوانیم:

1. Dominique Lecourt.

غم نیز چون شادی برای خود خدایی عالمی دارد/ نور سیاه و مبهمی دارد
 نور سیاه و مبهم، در اینجا ترکیبی پارادوکسیکال است و نور، مظهر روشنی و
 سپیدی، صفت سیاهی گرفته. اخوان از آرایهٔ متناقض نما یا پارادوکس در ساخت تعابیر
 و تصاویر شعری، بسیار بهره می‌گیرد. در نمونه‌هایی از وجه منفی آتش نیز می‌توان این
 خصیصه را دید: سوزان جرع‌ای از شعله و نشتر، رنگ چراغان مات، ابرهایی که خیل
 آتش‌اند و کاروان‌های گدازنده، داغ‌ترین آتش خون، دوزخ سرد، شب چراغ خاموش
 رنگ‌ها، توفان آتش و... .

دو وجه خیر و شر آتش در اشعار اخوان را می‌توان با عقدهٔ آمپدوکل تطبیق داد
 که در آن، عشق به آتش و ترس از آن و نیز غریزهٔ حیات و مرگ به هم آمیخته‌اند.
 در واقع، عقده‌های مربوط به آتش، به دلیل ویژگی‌های متضاد آتش، دوگانه هستند
 (ستاری، ۱۳۷۸: ۲۶).

۲-۳. دود؛ حاصل آتش شر

باشلار برای دود و خاکستر به‌جامانده از آتش، نمونه‌های بسیاری ارائه می‌کند و
 آن را به ارزش‌گذاری‌های ناخودآگاهانهٔ خوراک آتش ربط می‌دهد. دود در شعر
 اخوان، در تعابیر و تصاویری حضور دارد که به وجه منفی آتش مربوط است. در شعر
 او دود، همواره نماد سیاهی، پلیدی و مرگ است و در مقابل آتش خیر حضور دارد.
 تصاویر رقص شاد شعله در کنار رقص غمناک دود، آه دل چون دود، کهکشانش شرار
 گریزان از دود و... از جملهٔ این نمونه‌ها هستند.

و با اینکه می‌دیدیم به‌جای خورشید/ در عفونت دودهای خفقان و غلظت/
 آتشفشان طلوع می‌کند (سال دیگر ای دوست ای همسایه: ۸۰).

در این سطور، تقابل خورشید و آتشفشان، همان همنشینی وجه خیر با وجه شر
 آتش است. خورشید (نماد روشنی) غایب است و در فضایی آکنده از عفونت دود
 خفقان (اختناق موجود در جامعه)، نیرویی عظیم به شکل آتشفشان (استعاره) فوران
 می‌کند.

البته نمونه‌ای نیز هست که دود را در وجه مثبت نشان می‌دهد: «چون دود روشنی کز شعله شادی پیام آرد/ سحر برخاست» (از این اوستا: ۷۳). در اینجا شاعر با ترکیب پارادوکسیکال «دود روشن»، صفت پیام‌آوری و بشارت به دود بخشیده است. در واقع، شاعر برای توصیف رنگ صبح، از آتش و دود آن مایه می‌گیرد.

۲-۴. آتش و آب

باشلار عقیده دارد که در شعر، در برابر هر عنصر طبیعی، عنصر مخالفش نیز به کار رفته است. او تخیلات مبتنی بر عناصر چهارگانه را با هم متفاوت می‌داند، خصوصاً آب و آتش که در عالم خیال با هم در ستیزند (باشلار، ۱۳۷۸: ۲۱۰). باشلار در کتاب آب و رؤیاها به طور مبسوط به مطالعه تصاویر جوهره آب و به روانشناسی «تخیل مادی» آن می‌پردازد. او تقسیم‌بندی جالبی از آب همراه با خصایل مختلفش به دست می‌دهد.^۱

در اشعار اخوان، آب بیشترین حضور را در کنار عنصر آتش دارد و سردی و برودت آن، در کنار گرمای آتش، تصاویر و تعبیری پارادوکسیکال می‌آفریند. در واقع، هر دو عنصر در تخیل شاعر چنان ارتباطی با هم می‌یابند که گویی هیچ تضادی با یکدیگر ندارند: چشمه‌های شعله‌ور، باران نور، سیل آتش، توفان آتش، آب خورشیدنهاد برون آمده از خاک، چشمه خورشیدچشم و... .

عمر من اما چو مردابی است / راکد و ساکت و آرام و خموش / نه در او نعره زند موج و شتاب / نه از او شعله کشد خشم و خروش (آن‌گاه پس از تندر: ۴۴).
در شعر «مرداب»، شاعر با تشبیه عمر به مردابی آرام، تصویری از شعله کشیدن خشم و خروش ارائه می‌دهد. به عقیده باشلار، شعله یکی از بزرگ‌ترین عوامل انگیزش تصویرهای خیال است و استعاره‌ها و تصاویر خیال شعله به قلمروهای گوناگون اندیشه راه می‌یابند (باشلار، ۱۳۷۷: ۹-۱۰). باشلار شعله را به دلیل

۱. رک: باشلار، گاستون، آب و رؤیاها، ترجمه مهوش کی‌فرخی، ۱۳۹۴، آبادان: پرشس.

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار^{۱۳۶۵}
 بلندپروازی، به مرغ تشبیه می‌کند (همان: ۷۱). اخوان با ترکیب «مرغ شعله‌پر» در شعر
 «اینک بهار دیگر»، به این خصوصیت مورد اشاره باشلار نزدیک می‌شود:
 باور نمی‌کنم من که آن گرم‌پو تو باشی / ای سنگ سرد ساکن، ز آتش اثر نداری /
 او مرغ شعله‌پر بود، او عاشق خطر بود / خاکستری تو سردی، شور و شرر نداری / او
 می‌پرید تا اوج، او می‌تپید چون موج / تو ساکنی، خموشی، خاکی، تو پر نداری /...
 آتشفشان خشمی یا سردسوز نفرت / چون زمهریر و دوزخ، جز این هنر نداری (آن‌گاه
 پس از تندر: ۳۴۳).

مرغ شعله‌پر، یادآور اسطوره ققنوس است که با برهم‌زدن بال، آتش می‌افروزد و
 با سوختن او در آتش، بیضه‌ای پدید می‌آید و ققنوسی دیگر از خاکستر او زاده
 می‌شود (هینلز، ۱۳۸۵: ۴۴۶). سوختن ققنوس را می‌توان با توجه به نظرات باشلار،
 تولدی دوباره در نظر گرفت که با عقده نووالیس پیوند دارد (جواری، ۱۳۹۱: ۷). در
 این شعر نیز شرر، در کنار خاکستر و سردی آمده است. همچنین آتشفشان در کنار
 ترکیب پارادوکسیکال «سردسوز» و «زمهریر و دوزخ»، همگی نشان از همنشینی آتش
 با آب دارد. این نکته را در بیت اول و در ترکیبات «گرم‌پو» و «سنگ سرد ساکن» نیز
 می‌توان دریافت. در این ابیات، شاعر از عناصر چهارگانه بهره گرفته است: آتش، موج
 (آب)، پرواز (هوا/ باد) و خاک (که در اینجا نماد سکون و مردگی است، نه زایایی).

۳. مفاهیم مربوط به آتش

نور، خورشید، روشنی و گرمی، روز، صبح، چراغ، اجاق، رعد و برق و شراب از
 واژگانی هستند که در چهارچوب معنایی آتش می‌گنجد و در اشعار اخوان کاربرد
 بسیاری دارند.

۳-۱. نور، روز، روشنی و گرمی

این واژگان در شعر اخوان، کاربرد بسیاری دارند، خصوصاً نور که می‌توان آن را
 در ترکیباتی مانند خیمه‌های نور، اقصاب مرزهای نور، وسوسه نور، نورباران و... دید.

خواننده وین زیباترین شعر طلایی را/ نور و راز و روشنایی آیت زیبایی و اشراق/
چون نگینی پرتالو، دیده بر انگشتر مشرق (آن گاه پس از تندر: ۳۷۷).
زنجیره‌ای از واژگان نورانی تداعی گر آتش را در این شعر شاهدیم. در تخیل
بسیاری از شعرا، «استعاره نور» نماد حرارت مطبوعی است که روح در آن غوطه
می‌خورد و تصویر صبح و روشنی به‌طور کلی حکایت از بیداری روح دارد (خطاط،
۱۳۸۲: ۴۷ و ۵۴). استعاره نور را به نیکی می‌توان در «نگین پرتالو» بر «انگشتر مشرق»
دریافت.

گرمی، در کنار نور و روشنایی نیز از مفاهیم پربسامد در اشعار شاعر است:
قهوه‌خانه گرم و روشن بود همچون شرم/ گرم، از نفس‌ها، دودها، دم‌ها، از سماور/
از چراغ از کپه آتش... / قهوه‌خانه گرم و روشن، مرد نقال آتشین پیغام (آن گاه پس از
تندر: ۱۹۴).

«خون هشتم» با شبکه‌ای از واژگان گرم و روشن آغاز می‌شود که آتش را بازتاب
می‌دهند. گرمی و روشنی قهوه‌خانه سرخ همچون شرم، به واسطه سماور، چراغ، کپه
آتش، نفس‌ها و نیز سخنان گرم و آتشین مرد نقال ایجاد شده است. نفس‌هایی که در
شعر «زمستان» مانند دیواری پیش چشم می‌ایستد، در اینجا باعث گرم‌تر شدن فضای
قهوه‌خانه شده تا شاعر دمی سوز و سرمای وحشتناک بیرون را فراموش کند. قهوه‌خانه
و مرد نقال صورتی نمادین دارند و در تقابل با سوز و سرمای بیرون، کورسویی از امید
را به ما القا می‌کنند. این فضای گرم و روشن، تا روایت نقال پابرجاست، اما پس از
آن، ورق برمی‌گردد و شاهد ترکیباتی مانند توفان آتش، نعره داغ جهنم، بوی گند
شعله‌ها و... هستیم (همنشینی وجوه خیر و شر آتش).

۳-۲. شراب: آب آتشین

همان‌طور که اشاره شد، شراب برای باشلار، صورتی آتشین دارد. او شراب را
گونه‌ای از آتش می‌داند، به سبب سوزاندگی، سرخی و پرتوی آن. این اندیشه را در
اشعار کهن فارسی نیز می‌بینیم:

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار^{۱۶۷}

ساقی چراغ می به ره آفتاب دار / گو بر فروز مشعلۀ صبحگاه از او

(حافظ، بی تا: ۲۸۶)

بخواه از مغان در سفال آتش تر / کز آتش سفال تو ریحان نماید

(خاقانی، ۱۳۹۰: ۵۴۸)

اخوان نیز نمونه‌هایی از این دست دارد:

حریفارو چراغ باده را بفروز/ شب با روز یکسان است (آن گاه پس از تندر: ۵۲).

تشبیه باده به چراغ (آتش)، آن هم پس از سخن غیبت خورشید و تاریکی مطلق

(و قندیل سپهر تنگ میدان، مرده یا زنده/ به تابوت ستبر ظلمت نه توی مرگ اندود

پنهان است)، قابل توجه است. در سطر «و خواهی لحظه‌های تیره را با می چراغان

کرد؟» (همان: ۲۲۱) نیز چنین تشبیهی وجود دارد.

همچنین در: «آبیاری می کنم اندوه‌زار خاطر خود را/ ز آن زلال تلخ شورانگیز/

تاکزاد پاک آشناک» (آخر شاهنامه: ۴۰)، شاعر با آشنایی زدایی، به جای ترکیب

پاکزاد از استعارهٔ تاکزاد (فرزند تاک) بهره می‌برد و با بازی با حرف «کاف» و صنعت

ازدواج (پاک آشناک) تصویرآفرینی می‌کند. آشناک صفت شراب است که در

کنار پاک، به خاصیت تطهیرکنندگی آتش اشاره دارد.

در نمونه‌های دیگری، می به آتش زمستان و صبحی آتش تشبیه می‌شود که

تشبیهاتی تکراری هستند: می به من شبی می گفت ای امید شیدا دل/ من بهار تابستان،

آتش زمستانم (آن گاه پس از تندر: ۲۹۰).

زمین در نازکای ململ سرخ/ صبحی آتش خوشاب می خورد (همان: ۳۲۳).

این نوع تشبیه که ریشه در ادبیات کهن دارد، دارای بافتی پارادوکسیکال است؛

یعنی آتشین بودن باده‌ای که با عنصر آب پیوند دارد: همشینی عناصر آب و آتش و

همراهی آتش و سردی.

۳-۳. خورشید

پیشینه‌ای که از خورشید می‌شناسیم، به اساطیر بازمی‌گردد. ایزد خورشید در اوستا

به صورت هورخشت، در پهلوی خورششت و در گات‌ها هور آمده و شت به معنی

درخشان است. خورشید از جمله پنج ایزد بزرگی است که در خرده‌اوستا نیایش‌هایی به آن‌ها اختصاص دارد. ایزدان مهر، ماه، آب و آتش، چهار ایزد دیگر موردنیایش‌اند (عفی‌فی، ۱۳۸۳: ۲۷۹). شعاع‌های خورشید نماد باروری، تطهیر و اشراق است و شعله‌های آتش است که این نمادها را القا می‌کند (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸: ۶۸).

خورشید که اغلب صورتی نمادین و استعاری در اشعار اخوان دارد، بخش عمده‌ای از دایره‌واژگانی مربوط به آتش را به خود اختصاص داده است. در «زمستان» به صورت فن‌دیلی در تابوت سبتر ظلمت نه‌توی مرگ‌اندود است و در «طلوع»، خون‌بوته‌ای مرجانی و شعله‌ور.

باشلار، طلوع ناگهانی خورشید را به اسطوره‌ بازگشت ربط می‌دهد و اصل بازگشت همیشگی که مترادف بیداری و اراده معطوف به قدرت است (ستاری، ۱۳۷۸: ۵۴).

می‌توان گفت خورشید در شعر اخوان، نمادی است از زندگی و گرمی و مانند خورشید در اشعار نیچه، کنشی است که اراده و عزم را برمی‌انگیزد (همان). گاه نیز نمادی است از آزادی پنهان در تابوت یا آتشفشانی طالع در عفونت دودهای خفقان. در شعر «شاتیقی، زندانی دخترعمو طاووس» می‌خوانیم: «چون آتش دل‌مرده می‌افسرد دوداندود.../ داشت می‌رفت آتش خورشید/ داشت می‌آمد شب چون دود» (آن‌گاه پس از تندر: ۲۳۷) که در آن تأکید بیشتری بر عنصر آتش شده و تصویر منفی دود در کنار خورشید نیز شایان توجه است.

۳-۴. شمع و شعله

باشلار، شعله را از بزرگ‌ترین عوامل انگیزش خیال می‌داند. از نظر او استعاره‌ها و تصاویر خیال شعله به قلمروهای گوناگون اندیشه راه می‌یابد (باشلار، ۱۳۷۷: ۹ و ۱۰). کاربرد شمع در شعر اخوان، به نسبت دیگر مفاهیم مربوط به آتش، کمتر است. او غزل‌گونه‌ای سه‌بیتی با ردیف «شمع» دارد که تقلیدی است از غزل حافظ با مطلع «باز

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار^{۱۳۶۹}
 حال‌گریه دارد چشم نمناکم چو شمع» (سال دیگر ای دوست ای همسایه: ۱۷۱). این
 شعر، فاقد کنش شاعرانه خاص و واژه‌پردازی‌ها و ترکیب‌سازی‌های ویژه اخوان است.
 اگر اخوان در برخی اشعارش به‌خوبی از واژه‌های آرکائیک بهره می‌گیرد و آن‌ها را
 در ترکیباتی بدیع به کار می‌برد، در این شعر، هیچ خلاقیتی دیده نمی‌شود و ما شاهد
 واژگانی چون تاج زر، تیر و کمان و فتراک، در بافتی کهنه هستیم.

اما شعر «دست‌های خان‌امیر»، تصویری بدیع و جذاب از شمع ارائه می‌دهد:

این دست‌های زیبا / این دست‌های غمگین، معصوم... / و انگشت‌های چابک و
 خوش‌طرح / با ناخن حنایی / چون شمع‌های کوچک روشن کنار هم / با این خطوط
 زنده و گویا / که ابرهای پاکی با مهر... / باران روشنی و صفا دارد (آن‌گاه پس از تندر:
 ۱۸۸).

شاعر با جان‌بخشی به انگشتان خان‌امیر و با توجه به رنگ حنایی ناخن‌هایش، آن‌ها
 را به شمع‌های کوچک روشن تشبیه می‌کند. ناخن حنایی، نشانگر تناقض موجود در
 شخصیت خان‌امیر است (شاعر با وصف ناخن‌ها درصدد است به ظرافت روحی قاتل
 اشاره کند). ناخن‌های حنایی چون شعله شمع‌اند و قامت انگشتان نیز مانند شمع. دستی
 مردانه، ظریف و زیبا وصف می‌شود که روزی یا شبی گلوی زنی را فشرده است.
 باشلار می‌گوید در تخیل می‌توان برای هر وجود راست‌قامتی، شعله‌ای فرمانروا در نظر
 داشت. از نظر او خیال‌بافی درباره بلندی، بسیار مؤثر و سازنده است و شعله نیز
 راست‌قامتی قوی و شکننده (باشلار، ۱۳۷۷: ۷۱ و ۷۴).

باران روشنی در خطوط زنده انگشتان خان‌امیر، همان همنشینی عناصر متضاد آتش
 و آب است. شاعر در ادامه با تشبیه دست‌ها به «دو روز، دو شب نورانی»،
 تصویرآفرینی روشن خود را کامل‌تر می‌کند. گفتنی است باشلار عقیده دارد
 تصویرسازی شعله باید در نهایت ایجاز باشد؛ زیرا تبیین و بسط تصویر، یعنی
 کند کردن جهش تخیل (همان: ۷۵). این نکته در تشبیه مذکور، مشهود است.

۳-۵. رعد و برق

رعد و برق، از مفاهیم مربوط به حوزه معنایی آتش، نیز در اشعار اخوان نمود دارد و حتی نام یکی از مهم‌ترین اشعار او «آن‌گاه پس از تندر» است؛ شعری در وصف کابوس‌های شبانه شاعر که تندر و آذرخش، فضایی موهوم به آن می‌دهند. ابرهای چون آوار، اجاق روشن شاعر را خاموش می‌کنند و چراغ او به واسطه بارش شدید باران می‌افسرد:

ترکید تندر، ترق/ بین جنوب و شرق/ زد آذرخشی برق/ اکنون دگر باران جر جر
بود (آن‌گاه پس از تندر: ۱۵۱).

ضخه ناودان‌ها و سقف‌هایی که فرو می‌ریزد، گریه ابر، آوارشدن ابر و... تصاویری هستند که شاعر از این بارش خون‌بار نمایش می‌دهد. گفتنی است عنصر آب که معانی نمادینی چون چشمه حیات، وسیله تزکیه و مرکز زندگی دوباره دارد (یاحقی، ۱۳۸۶: ۳)، گاه به‌عنوان نماد مرگ و زوال در تخیل برخی شاعران تجلی می‌کند (خطاط، ۱۳۸۲: ۴۵). در این شعر نیز باران، نماد نابودی است و صفاتی که شاعر به باران و ابر می‌دهد، گویای این نکته است. این خصوصیت آب، نقطه مقابل ویژگی «مادری» آن است. آب، نماد مادر و شیر مادر است که با تصاویر مادرانه کیهان ارتباط دارد (ستاری، ۱۳۷۸: ۳۳). باشلار در تقسیم‌بندی‌های خود از آب، به خصیصه‌های منفی آب همچون راکد، مرده، سنگین، خشن و... اشاره می‌کند (باشلار، ۱۳۹۴: ۳۵). البته آب در نگاه باشلار، دو خصیصه جان‌بخشی و جان‌ستانی را با هم دارد؛ یعنی دارای تصویری دوگانه است؛ پیام‌آور مرگ است و مبشر رستاخیز. در تخیلی که سازنده تصویر آب مرگ‌بار است، آب سمبل مادری جان‌ستان است و عنصری زنانه (ستاری، ۱۳۷۸: ۳۴).

اخوان در این شعر، تصویر نمادین و ویران‌کننده‌ای از باران نمایش می‌دهد که به تعبیر باشلار، دعوت به مرگ است و نماد بازگشت به بطن مادر آبی که خود نماد دوگانه زایش و مرگ است (همان: ۳۴). در این نمونه نیز همراهی آتش و آب را شاهدیم: آذرخشی که بدل به باران می‌شود و بارانی که اجاق را می‌کشد.

۳-۶. چراغ

چراغ از واژگان محبوب اخوان است که کارکردی حقیقی و مجازی در شعر او دارد. باشلار عقیده دارد به راحتی می توان توده ای انبوه از تصاویر درباره چراغ گرد آورد که ارزش آن را برای انسان بازگو می کنند (باشلار، ۱۳۷۸: ۱۰۰-۱۰۱). باشلار در واقع درباره تأثیرات روانی چراغ سخن می گوید؛ تأثیراتی که بر روان و ذهن خواننده شعر می نشیند و ذهن او را برای مرور خاطرات باز می کند.

چراغ در شعر اخوان، گاه چشم گرگی پیر است، گاه چراغی کورسوی در خانه یا چراغی با نور آنگون که شاعر در شبی برفی از زیر آن می گذرد و...

در شعر «برف» که مضمونی نمادین و اجتماعی دارد، شاعر شبی ظلمانی و برفی را به تصویر می کشد و این سیاهی و سپیدی، تصویری دوگانه و متضاد را به نمایش می گذارد. همچنین تعبیر «ظلمت این برف...» در همین شعر، تعبیر دیگری است مبتنی بر پارادوکس که به خوبی وضعیت حاکم بر اجتماع را شرح می دهد. سکوتی ناشی از بارش برف نیز بر شعر حکم فرماست؛ سکوتی که در مفهوم استعاره خود، راه را برای تأویل خواننده باز می کند:

وین سکوت پیرسالت نیز هیچ پیغامی نمی آورد (آن گاه پس از تندر: ۱۱).

چراغ، با مفهوم استعاره خود دو بار در این شعر به کار رفته است. یک بار چراغی است افسرده و بی نور:

هر به گامی چند گویی در مسیر ما چراغی بود... با فروغی غالباً افسرده و کم رنگ / گمشده در ظلمت این برف کج بار زمستانی (همان).

«ظلمت این برف...» تعبیری مبتنی بر پارادوکس است؛ تعبیری که به خوبی وضعیت حاکم بر اجتماع را شرح می دهد. چراغی که در این برف روشن است نیز با فروغ افسرده و کم رنگش کمکی به شاعر برای پیدا کردن راه نمی کند؛ راهی برفی که ردپاهای گذشتگان در آن به سرعت با برف پوشیده می شود و شاعر با استفاده از صنعت تکرار، تأکید بسیار بر بارش یکریز برف می کند؛ تأکیدی که با تکرار «برف می بارید» در قسمت های پایانی شعر طنین می اندازد.

تصویر دیگر چراغ در این شعر، پرنور است: «اینک زیر چراغی می گذشتیم آنگون نورش» (همان: ۱۲). شاعر اشاره‌ای کوتاه و گذرا به این چراغ (که خود نماد امید و جرّقه‌ای کوچک و گذراست) می‌کند و دوباره به فضای تاریک و مرده برفی بازمی‌گردد. در این سطر، نور آنگون، نمونه‌ای دیگر است برای همنشینی آتش با عنصر متضادش آب. تصویری که شعر «ما من ما» از چراغ به دست می‌دهد نیز روشن و نورانی نیست:

شب بود و مظلم بود و ظالم بود / آنجا چراغ افروختم اطراف روشن شد / و پشه‌ها و سوسک‌ها بسیار / دیدم که اینک روشنایم خورده خواهد شد... / خاموش کردم روشنایم را / و پشه‌ها و سوسک‌ها رفتند (آن‌گاه پس از تندر: ۳۹۳).

شاعر با بهره‌گیری از استعاره، فضایی نمادین را به تصویر می‌کشد. شب، چراغ / روشنا، پشه‌ها و سوسک‌ها هریک با ظرفیت استعاری خود، تخیل شاعر را تقویت می‌کنند و اجتماع ظالم و مظلم به‌خوبی در این شعر نموده می‌شود. شاعر سیاهی شب را بر نور چراغ ترجیح می‌دهد؛ چراغی که به تعبیر او «خامش‌تر از تاریکی است». خورده شدن نور توسط حشرات، خود معنایی مجازی می‌آفریند و پنهان شدن نور توسط حشرات موزی که نماد ظلم و تاریکی‌اند. چراغ، اینجا برخلاف کارکرد معمولش عمل می‌کند و شاعر وجهی به آن می‌بخشد که برخلاف عادات ذهنی مخاطب است؛ این تعبیر پارادوکسیکال در ترکیب «نور سیاه» در شعر مزبور نیز دیده می‌شود.

۳-۷. اجاق

باشلار، اجاق را از اولین موضوعات تخیلات انسان و نماد آرامش و دعوت به فراغ بال می‌داند (باشلار، ۱۳۷۸: ۱۴۳). در چین باستان نیز با آتش اجاق درونی به جاودانگی می‌رسیدند که این اجاق درونی عمدتاً با گودی معده ارتباط دارد که در یوگا با علامت آتش معرفی می‌شود (شوالیه و گبران، ۱۳۸۸: ۶۱).

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار^{۱۳۳}
 بسامد واژه اجاق در شعر اخوان، بالا نیست و از چند نمونه فراتر نمی‌رود. کاربرد
 اجاق در شعر او نمادین است. برای مثال، در شعر «قاصدک»، شاعر امیدی به اجاق
 خاموش (که نمادی است از جریانات و احزاب سرخورده و منزوی) ندارد. شعله‌ها
 همه سوخته و بدل به خاکستر شده‌اند (هم‌کناری آتش و خاکستر)، اما هنوز
 کورسویی از امید در دل شاعر وجود دارد و او چشم به اندک شرر این اجاق بسته
 است:

مانده خاکستر گرمی جایی؟ / در اجاقی طمع شعله نمی‌بندم / خردک شرری هست
 هنوز؟ (آخر شاهنامه: ۱۴۸).

گاهی نیز اجاق شعر او خاموش شده است و نهایت نومیدی که با نبود گرما و نور
 و تداعی سرما و تاریکی به تصویر کشیده می‌شود:
 آنجا اجاقی بود / روشن مرد / اینجا چراغ افسرد (از این اوستا: ۴۷).

نتیجه

عنصر آتش و مفاهیم مربوط به آن، در ساخت تصاویر و توصیفات شعری اخوان
 ثالث نقش عمده‌ای دارد. در واقع، شاعر در خیال‌پردازی خود، استفاده بیشتری از این
 عنصر نسبت به دیگر عناصر چهارگانه می‌کند. می‌توان گفت آتش اخوان، مفهومی
 اغلب نمادین و استعاری دارد و نشانگر روح پرخروش او در بستر حوادث اجتماعی
 است. شاعر برای بیان ذهنیات خود به‌وفور از استعاره‌ها و نمادهای مربوط به مفاهیم
 آتش بهره می‌گیرد. گفتنی است عنصر آب و آنچه در حوزه دلالتی آن قرار می‌گیرد،
 حضوری ویژه در کنار عنصر آتش دارد. این همنشینی اغلب در هیئت تصاویر
 پارادوکسیکال بروز یافته است و نشان می‌دهد آتش در شعر او در موارد بسیار، میل به
 برودت و سردی دارد.

در این پژوهش، عنصر آتش و مفاهیم مربوط به آن همچون خورشید، شمع، شعله،
 چراغ، رعد و برق، نور و گرما و... در اشعار اخوان ثالث (با تکیه بر آرای گاستون

باشلار که توجهی ویژه به محوریت آتش در تصاویر شاعرانه دارد) بررسی و تحلیل و نتایج زیر حاصل شد:

باشلار بر مبنای نوع توجه شاعر به وجوه و ویژگی های مختلف آتش، چهار عقده آمپدوکل، نووالیس، پرومته و هوفمن را معرفی می کند که هر یک با بسامدهای متفاوت در اشعار اخوان بروز یافته اند.

عقده پرومته که معطوف به دو وجه خیر و شر آتش است، بیشترین نمود را در تصاویر اخوان دارد. آتش در ذهن و روان او دارای دو سویه خیر و شر است؛ گاه ویرانگر است همراه با دود (نشانگر خفقان موجود در جامعه و نیز نمودار شکست همراه با سرخوردگی های پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲) و در کنار غیبت خورشید و نور، نمادی است از نبود آزادی و وضعیت اجتماعی تاریک و ستم آلود که خود نشانگر وضعیت روحی و ناامیدی شاعر است، یأسی که از اجتماع ریشه می گیرد و از تحولات اجتماعی حاصل می شود. گاه نیز منبع گرما و نور قلمداد می شود که می تواند نماد و استعاره ای از امید به بهبود اوضاع جامعه با وجود همه دشواری ها و سرخوردگی ها باشد و همچنین نشانگر بیداری روح شاعر.

توأم بودن آتش نیک و شر را در شعر اخوان می توان بازنمایی امید و ناامیدی دانست؛ دو مفهوم متضاد که ذهن شاعر همواره درگیر آنهاست و در شعر او دوشادوش یکدیگر حرکت می کنند. گرچه باید گفت که با توجه به نمونه های استخراج شده، در اشعار او کفه امید نسبت به ناامیدی سنگینی می کند.

عقده آمپدوکل که نماد ویرانگری و تخریب آتش است نیز در شعر اخوان بسیار دیده می شود و گاهی حتی به موازات وجه مقدس و تطهیر کنندگی آتش حرکت می کند. عقده نووالیس را هم در مواردی شاهدیم که شاعر با وجود شکایت از آتش، طالب آن نیز هست. گفتنی است تصاویر و توصیفات آتشین اخوان، کمترین پیوند را با عقده هوفمن دارند؛ یعنی شراب در مفهوم آتش و گرمی دارای کاربرد زیادی در اشعار او نیست.

پدیدارشناسی تصویر آتش در اشعار اخوان ثالث با تکیه بر آرای گاستون باشلار^{۱۳۷۵}
 با تکیه بر آرای باشلار و با توجه به بسامد بالای عنصر آتش در مضامین و تصاویر
 شعری اخوان ثالث، می‌توان گفت تخیل شعری او بر عنصر آتش استوار است و در
 خلق تصاویر و توصیفات خود، از آن بسیار استفاده می‌کند.

منابع

- ابن سینا، ابوعلی الحسین بن علی (۱۹۹۳)، **القانون فی الطب**، ج ۱، بیروت: موسسه الطباعیه و النشر
 عزالدین.
- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۱)، **آن گاه پس از نندر**، چ ۲، تهران: سخن.
- _____ (۱۳۵۷)، **دوزخ اما سرد**، تهران: توکا.
- _____ (۱۳۵۷)، **زندگی می‌گوید اما باید زیست**، تهران: توکا.
- _____ (۱۳۹۳)، **سال دیگر ای دوست ای همسایه**، تهران: زمستان.
- _____ (۱۳۸۷)، **آخر شاهنامه**، چ ۱۲، تهران: مروارید.
- باشلار، گاستون (۱۳۹۴)، **آب و رؤیاها**، ترجمه مهوش کی‌فرخی، آبادان: پرسش.
- _____ (۱۳۷۸)، **روان کاوی آتش**، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- _____ (۱۳۷۷)، **شعله شمع**، ترجمه جلال ستاری، تهران: توس.
- براهنی، رضا (۱۳۴۴)، **طلا در مس**، تهران: چاپخانه چهر.
- برزگر خالقی، محمدرضا (۱۳۹۰)، **شرح دیوان خاقانی**، چ ۲، تهران: زوار.
- پوردراوود، ابراهیم (۱۳۸۰)، **یسنه**، تهران: اساطیر.
- پورشهرام، سوسن (۱۳۹۲)، **تخیل ادبی کهن‌الگوی آتش در داستان سیاوش از منظر
 باشلار**، دوفصلنامه مطالعات داستانی، شماره ۴، صص ۳۵-۴۶.
- پیر بابار، ژان (۱۳۷۶)، **رمزپردازی آتش**، ترجمه جلال ستاری، تهران: مرکز.
- جواری، محمدحسین و دیگران (۱۳۹۱)، **تحلیل شعر ققنوس نیما با نگرشی به اندیشه‌های
 گاستون باشلار**، فصلنامه بهارستان سخن، شماره ۱۹، صص ۱-۱۷.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد [بی‌تا]، **دیوان**، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی،
 تهران: کتابخانه زوار.
- خطاط، نسرین (۱۳۸۲)، **نیچه از نگاه باشلار**، پژوهش‌نامه علوم انسانی، شماره ۳۹ و ۴۰، صص ۳۹-
 ۵۸.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۳)، **صور خیال در شعر فارسی**، چ ۱۷، تهران: آگه.

- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)، **فرهنگ اشارات**، تهران: میترا
- شوالیه و گبران، ژان و آلن (۱۳۸۸)، **فرهنگ نمادها**، ترجمه سودابه فضایی، تهران: جیحون.
- شیری، افسانه (۱۳۸۷)، **خدای آتش در اساطیر ایران و یونان باستان**، کتاب ماه هنر، شماره ۱۱۸، صص ۱۰۶-۱۱۵.
- عفیفی، رحیم (۱۳۸۳)، **اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی**، چ ۲، تهران: توس.
- فتوحی رودمعینی، محمود (۱۳۹۳)، **بلاغت تصویر**، چ ۳، تهران: سخن.
- فرنیغ دادگی (۱۳۸۵)، **بندهشن**، مهرداد بهار، چ ۳، تهران: توس.
- مرتضویان، سیدعلی (۱۳۷۷)، **پدیدارشناسی شعر**، ارغنون، شماره ۱۴، صص ۱۲۹-۱۴۶.
- مقدادی، بهرام (۱۳۷۸)، **فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی**، از افلاطون تا عصر حاضر، تهران: فکر روز.
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۹۳)، **مثنوی معنوی**، مقدمه، تحلیل و توضیح محمد استعلامی، چ ۱، چ ۱۰، تهران: سخن.
- نجم رازی، عبدالله بن محمد (۱۳۵۲)، **مرصادالعباد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هاوکس، ترنس (۱۳۸۰)، **استعاره**، ترجمه فرزانه طاهری، چ ۲، تهران: مرکز.
- هینلز، جان راسل (۱۳۸۵)، **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه و تألیف باجلان فرخی، چ ۲، تهران: اساطیر.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶)، **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**، تهران: فرهنگ معاصر.